

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة الله
على أعدائهم أجمعين

یاد آوری

بحث در مبنای عده ای از متاخرین بود که هم در حوزه قم و هم در حوزه نجف ابداع کردند بنام مسلک «حق الطاعة»؛ این مسلک را بطور اجمالی توضیح دادیم که مراد از این «حق الطاعة» چیست و بطور کلی در مقابل کثیری از اصولیین که قاعده «قبح عقاب بلا بیان» را مطرح کردند و به «برائت عقلیه» قائلند، کسانی که مسلک «حق الطاعة» را مطرح می کنند اینها به دنبال اثبات «احتیاط» هستند.

بررسی تعابیر مختلف شهید صدر(ره) از قاعده «حق الطاعة»

«تعبیر اول از حق الطاعة»: یک نکته ای که برای توضیح این نظریه لازم است عرض شود تعابیری است که در کلمات مرحوم صدر آورده شده است این تعبیر بر حسب آنچه در کتاب «بحوث فی علم الاصول» ج 4 ص 185 عنوان شده است؛

مرحوم شهید صدر می فرمایند: اصولیین بین مساله مولویت مولا که در علم کلام مطرح می شود و بین مساله «تنجز تکلیف» که در علم اصول مطرح می شود تفکیک کردند و این تفکیک بین مولویتی که در علم کلام مطرح است و تنجزی که در علم اصول مطرح است، اینها را وادار کرده به اینکه فقط دائره تکالیف را در محدوده قطعیات ملاحظه کنند و لذا وقتی اصول را بخصوص مباحث جلد دوم کتاب «کفایة الاصول» را ملاحظه می کنیم می بینیم اساس روی این مطلب است که «القطع حجة ذاتا» و مجتهد برای حجیت باید قطع پیدا بکند و در مواردی که مجتهد قطع ندارد، می گویند باید یک دلیلی باشد که پشتوانه آن دلیل قطعی باشد مثلا در کتاب «رسائل» و «کفایة الاصول» و در سایر کتب اصولی می بینید این مطلب به عنوان یک مطلب مسلم است که دلیل یا خودش باید مفید قطع باشد یا دلیلی قطعی بر حجیت آن اقامه شده باشد؛

سر اینکه در اصول موجود، دائره تکالیف محدود به قطعیات است یا ظنی که دلیلی قطعی برای حجیت آن موجود باشد، ایشان می فرماید سرش این است که بین «مولویت الهی» که علمای علم کلام در کلام برای مولا و خداوند ثابت می کنند و بین «مساله

تنجز» - که یکی از شعبه های حجیت است و دانش پژوهان قبلا مطالعه کرده اند که حجیت دو شعبه دارد یکی منجزیت و دوم معذرت؛-

تنجیزی که در باب حجیت مطرح است این را از مولویت در علم کلام تفکیک کردند و بر اساس این تفکیک این روش در علم اصول پیش آمده که «القطع حجة ذات» و هر چیزی که بخواهد حجیت پیدا کند بالاخره باید منتهی به قطع بشود «کلما بالعرض یجب ان ینتهی الی ما بالذات» ایشان می فرمایند: به نظر ما همه این اشکال در اینجا است که نباید بین منجزیت و مولویت تفکیک کرد بلکه ما منجزیت را از شئون مولویت می دانیم در اصول متعارف ما، منجزیت یا به عبارت آخری اینکه مشهور حجیت را از شئون قطع قرار می دهند ایشان می فرمایند:

این یک اشتباه محضی است بلکه ما باید منجزیت و حجیت را از شئون مولویت قرار بدهیم به این معنا وقتی ما به عقل عملی مراجعه می کنیم عقل عملی برای مولا به جهت اینکه مولا مولویت دارد یک «حق الطاعة» ایی را قائل است ما باید مساله منجزیت و حجیت را متصل به این «حق الطاعة» کنیم یعنی بگوییم ریشه حجیت بازگشتش به «حق الطاعة» است زیرا تا بحال در اصول گفته شده که ریشه حجیت به قطع باید برگردد و لذا گفتند «القطع حجة ذاتا» و امور دیگر هم که می خواهد حجت باشد باید برگردد به قطع؛ اما ایشان می فرماید به نظر ما این اشتباه است بلکه حجیت و منجزیت باید ریشه اش را در مولویت مولا و در «حق الطاعة» ایی که عقل برای مولا قائل می شود جستجو کنیم.

ثمره تعبیر اول

ثمره اش این می شود که می گوییم برویم سراغ این «حق الطاعة» ایی که عقل می گوید تا ببینیم موضوع «حق الطاعة» چیست می فرمایند به نظر ما عقل می گوید این مولا به جهت اینکه مولویت ذاتی دارد و به جهت این که خالق ماست و منعم و خالق ماست لذا دایره حق الطاعة او منحصر به قطعیات نمی شود و نمی توانیم بگوییم هر جا به یک حکمی از احکام شارع قطع پیدا کردیم فقط اینجا باید اطاعت کنیم نه دایره «حق الطاعة»، مجرد یک احتمال و لو احتمال ضعیف را هم شامل می شود.

نکته اول: این تعبیر از مسلک «حق الطاعة» از جمله تعابیری است که در تعابیر مختلفی که از شهید صدر نقل شده همچون تعابیر کتاب «حلقات الاصول» و «مباحث الاصول» و «بحوث فی علم الاصول» و برای اینکه این نظر روشن بشود باید این تعابیر را در ذهن سپرد تا ببینیم اشکالاتی که بر این نظریه وارد شده صحیح است یا خیر؟

گاهی اوقات اشکالاتی که بر ایشان وارد شده برخی از این اشکالات ناشی از این است که مطلب خوب برای مستشکل روشن نشده است و این نظریه به نظر ما نه اینکه تأثیرش در یک جا یا دو جا سه جا در علم اصول است که حالا بعضی از آثارش را در این جلسه عرض خواهیم کرد اما خیلی فراتر از یک مورد و دو مورد است بلکه این نظریه در کل علم اصول تأثیر دارد؛

مثلا اگر کسی در ادله برائت نقلی همچون آیات و روایات خدشه کرد باید مساله برائت و احتیاط را قائل شود و بعضی از ثمرات عملی این بحث را خواهیم گفت.

نکته دوم: قائلین به مسلک «حق الطاعة» دو دسته اند این چنین نیست که همه آنها برائت نقلی را پذیرفتند؛ «دسته اول» برخی از ایشان در تمام ادله نقلی برائت خدشه کردند و وقتی خدشه می کنند چاره ای جز احتیاط عقلی ندارند.

«دسته دوم» اما برخی از ایشان هم بعضی از ادله برائت نقلی را قبول دارند. خلاصه اینکه: ایشان می فرمایند ما باید این قضیه «القطع حجة» کنار بگذاریم و این قضیه، قضیه غلطی است و حجیت وصف برای قطع نیست بلکه حجیت به ملاک مولویت مولا است و مولویت مولا موضوعی می شود برای «حق الطاعة» و این دایره «حق الطاعة» توسعه دارد قطعیات را شامل می شود

لذا می‌گوییم «الظن حجة و الوهم حجة» یا «القطع منجز و الظن منجز و الاحتمال منجز».

نکته سوم: دیروز بیان شد که ایشان می‌فرمایند نظریه «حق الطاعة» یک نظریه ای است وجدانی و غیر برهانی و می‌فرماید وقتی می‌گوییم خداوند مولا و خالق ماست، اگر احتمال می‌دهیم این خالق این تکلیف را از ما می‌خواهد عقل می‌گوید «دائرة حق الطاعة» مولای واقعی توسعه دارد، و احتمال هم دادی باید انجام بدهی و یکی از حرفهای ایشان این بود که گفتند مشهور که آمدند قائل به برائت عقلیه شدن اشتباه اساسی ایشان بوده که مولویت خدا را به مولویت موالی عرفی قیاس کردند می‌فرماید اگر به عقل مراجعه کنیم عقل در موالی عرفیه همین حرف را دارد و در موالی عرفیه عقل می‌گوید: اگر عبد نسبت به یک موردی قطع پیدا کرد همانجا باید انجام بدهد و دیگر در وهمیات و ظنیات لازم نیست اما مولویت عرفیه غیر اعتباری موقتی غیر ذاتی است اما مولویت الهی مولویت دائمی ذاتی است مولویت ذاتی خدا به ادعای ایشان وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم درباره اطاعت این مولا عقل می‌گوید مواردی که احتمال ضعیف هم می‌دهی این مولا تکلیف ضعیفی دارد باید آن موارد ضعیف را امتثال کنید.

قید «حق الطاعة» از منظر شهید صدر(ره)

ایشان می‌فرمایند این مسلک «حق الطاعة» فقط یک قید دارد ما می‌گوییم «العقل يحكم» اینکه عقل ادراک می‌کند که در دائرة «حق الطاعة» و لو احتمال هم باشد احتمال منجز است اما مادامی که از طرف شارع یک ترخیصی وارد نشده باشد حالا اگر آدمیم گفتیم در شبهات وجوبیه یا تحریمه و حکمیه و موضوعیه دلیل برائت نقلی داریم دیگر «حق الطاعة» از میدان خارج می‌شود این «حق الطاعة» ای که عقل می‌گوید فقط مقید به این است که ترخیص شرعی وارد نشده باشد.

تعبیر دوم: دوباره در ج 3 ص 72 کتاب «مباحث الاصول» ایشان برای اینکه نظریه اش را روشن کند می‌فرماید: مگر ما مولویت ذاتی خدا را قبول نداریم؟ می‌گوییم چرا قبول داریم، ایشان می‌پرسد چه دلیلی وجود دارد که مولویت ذاتی خدا را محدود کنیم؟ بلکه مولویت ذاتی خدا اقتضا می‌کند در دائرة قطعیات ظنیات وهمیات و احتمال ضعیف، این «حق الطاعة» وجود داشته باشد و چه دلیلی داریم که بگوییم خدا و مولای ذاتی ما فقط اطاعتش در این دائرة است که اگر قطع به تکلیفش پیدا کردیم اطاعتش لازم است. دلیل و وجهی بر اینکه مولویت خدا را محدود به این دائرة نکنیم نداریم این هم تعبیر دیگری که از ایشان نقل می‌کنیم تا نظر ایشان روشن تر شود.

تعبیر سوم: در تعبیر دیگر در کتاب «بحوث فی علم الاصول» ج 4 ص 186 می‌فرماید: «و ان البرائة العقلية تبعيض في دائرة حق الطاعة المولى الحقيقي و تحديد لمولوية» شما اگر بخواهید قائل به برائت عقلیه بشود باید مولویت خدا را محدود کنید «فی خصوص التكاليف القطعية فقط» و بگویید این مولایی که ما داریم فقط در تکالیفی که به ما تکلیف کرده باید اطاعتش کنیم و اگر از این دائرة خارج شود اطاعتش لازم نیست و می‌فرماید «و هذا ما لا يوافق عليه وجدان العملي» وجدان ما با این موافقت نمی‌کند و این وجدان عملی یعنی عقل عملی. این خلاصه نظریه ایشان که امیدوارم نظریه ایشان روشن شده باشد که «حق الطاعة» به چه معناست.

بررسی برخی از آثار «حق الطاعة»

مطلب بعد این است که به برخی از آثار «حق الطاعة» اشاره کنیم.

اثر اول: «حق الطاعة» تخصیص نیست اینها می‌گویند عقل از اول در این دائرة می‌گوید مثل تخصص می‌ماند عقل می‌گوید که می‌گوییم «حق الطاعة» ملاک است و در دائرة «حق الطاعة» احتمال هم منجز است، در جایی است که شارع ترخیصی نداده

باشد از اول این چنین است. عقل می گوید شما باید اطاعت کنید اما این اطاعت تا مادامی است که خود مولا اسقاط حق خود را نکرده باشد و اگر گفت من در این مورد نمی خواهم مرا اطاعت کنید و دیروز نقل شد که بر مبنای شهید صدر به نوشته مراجعه نمایید.

گفتیم مشهور قریب به اتفاق می گویند «القطع حجة» اما ایشان می گویند نه ما بعضی از موارد داریم که قطع پیدا کردیم ولی حجیت ندارد چون روی قرینه ای فهمیدیم که شارع اهتمامی به آن ندارد، این یکی از آثار است در رسائل و کفایه خواندید اجرای اصل برائت در اطراف علم اجمالی را یعنی وقتی شک داریم کدامیک از اینها نجس است «اصالة الطهارة» در هیچ یک جاری نمی شود. در جایی که علم اجمالی داریم یکی از اینها نجس است در موارد علم اجمالی مشهور اجازه اجرای اصل ترخیصی را نمی دهند، چون می گویند موجب مخالفت قطعی می شود یعنی وقتی می گوئیم علم اجمالی داریم به یکی از این دو لباس نجس است اگر «اصالة الطهارة» را در این لباس جاری کنیم و آن را استفاده کنیم و «اصالة الطهارة» را در دیگری جاری کنیم و آن را استفاده کنیم؛ در اینجا مشهور می گویند این اجرای اصل، مستلزم مخالفت قطعی است و مخالفت قطعی جائز نیست.

ایشان می فرماید روی مسلک «حق الطاعة» شارع می تواند در اینجا اصل را جاری کند و شارع می تواند بگوید و لو مستلزم مخالفت قطعی است اما من به شما در این مورد مخالفت قطعی را اجازه می دهم چون روی مبنای ایشان دیگر قطع اصلا حجیت ذاتیه ندارد و ملاک «حق الطاعة» مولاست و مولا می گوید در اینجا و لو شما علم اجمالی پیدا کردید اما من به شما اجازه می دهم اصل ترخیصی برائت، یا طهارت یا اباحه را در هر دو جاری کنید.

پس وقتی از مشهور می پرسیم چرا اجازه اجرای اصل ترخیصی را نمی دهید؟ می گفتند مستلزم مخالفت قطعی است و قطع حجیت ذاتیه دارد لذا نمی شود این کار را کرد اما ایشان می گویند ما چون حجیت ذاتی برای قطع قائل نیستیم می گوئیم اشکالی ندارد مخالفت قطعی لازم بیاید اما مواجه می شوند با یک سؤال و آن اینکه مساله حجیت قطع را حل کردید اما آیا شارع می تواند در دائره «حق الطاعة» و در موارد علم اجمالی ترخیص بدهد و آیا الان که به علم اجمالی یکی از این دو تا واجب یا حرام است و مقتضای علم اجمالی احتیاط است آیا شارع می تواند بگوید در اینجا برائت را جاری کن و در شبهه وجوبیه لازم نیست هیچ کدام را انجام بدهی یا در علم اجمالی به حرمت هر دو را هم بخواهید مرتکب بشوید مانعی ندارد.

پس شارع ملاک واقعی را چکار می کند ایشان می فرماید : بعضی موارد وجود دارد که خود ترخیص یک ملاک اقتضایی اهم دارد و شارع روی آن ملک اقتضای اهم می آید این کار را می کند، مثلاً با قطع نظر از علم اجمالی وقتی شارع می گوید «کل شیء لک طاهر و کل شیء لک حلال» این یک ترخیصی است که در آن ملاک وجود دارد و اقتضا دارد، حال تسهیل برای مردم و یا هر ملاک دیگری که می خواهد باشد پس آن وقتی که می گوئیم «کل شیء لک حلال» اگر یک شیئی واقعا هم حرمت داشته باشد این ملاک اقتضایی اباحه در اینجا وجود دارد در اطراف علم اجمالی هم می تواند شارع ترخیص بدهد و این ترخیصش ملاک اقتضایی دارد.

پس این یکی از آثاری است که بر نظریه «حق الطاعة» بار می شود و چند اثر دیگر هم هست و این بحث را آقایان خوب دنبال کنید و اگر بخواهید یک رساله ای در سطح چهار بدهند این بحث بسیار بحث مهمی است و در این اصول موجود فقط در کلمات شهید صدر مطرح شده و در «کفایة الاصول» اثری از آن نیست الا اینکه لفظ «حق الطاعة» در بعضی عبارت آخوند هم آمده اما این بحث منقح نشده است و ما هم باید تلاش کنیم در چند جلسه اشکالات این بحث را بررسی کنیم و ببینیم آیا این نظریه را می پذیریم یا خیر؟ ان شاء الله بحث را فردا پی گیری خواهیم کرد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.